

# قسمت اولی

## موضوع رمانتیسم و رئالیسم

از حیث سبک نگارش در ادبیات اروپائی

### نگارش فاطمه خانم سیاح

اصطلاحات رمانتیسم و رئالیسم که از قرن نوزدهم باینطرف در تاریخ ادبیات اروپائی بسیار شیوع یافته است حاکی از دو سیر بزرگ ادبیات در این عصر میباشد.

رمانتیسم جنبشی است که در ابتدای این قرن ظاهر شده و در ادبیات نفوذ یافته و با آثار هوگو و درثت آخر قرن مزبور از میان رفته است.

رئالیسم با آثار استاندال<sup>۲</sup> و بالزاک<sup>۳</sup> پدید آمده، رفته رفته تاثر آن در تمام شعب ادبیات آشکار میگردد و بعدها بکنب زولا<sup>۴</sup> یا ناتورالیسم تبدیل گشته تا امروز تسلط آن بر تئوریات ادبی ادامه می یابد.

شاید غریب بنظر بیاید که با وجود قدمت این دو اصطلاح ما بخواهیم با کمال آزادی ادعا کنیم که تاکنون تعریف صریح و جامع و مانع سبک رمانتیسم و رئالیسم بدست نیامده و اختلاف راجع بتعریف این دو سبک در تاریخ ادبیات اروپا حل نشده است، چه مورخین مختلف در تعریف این دو سیر ادبی نظریات بسیار مختلفی اظهار داشته اند. حتی مورخین معاصر روسیه جدید تا بجائی رفته اند که این دو اصطلاح را دور انداخته و آنها را مطلقاً نازیک و نارسا می پندارند و سبب آنست که این دو سبک را نمی توان مستقلاً دارای دو سیر مجزی دانست و حدود آنها را کاملاً واضح و روشن ساخت. فی الحقیقه چنانچه از یک طرف آثار نویسندگان بزرگ رمانتیک را تحت مطالعه دقیق در آورده و از طرف دیگر بنوشته های رئالیست های مهم مراجعه کنیم در اغلب موارد شباهتهای زیادی بین آنها می یابیم بقسمی که متلاً مبادی رئالیسم در آثار هوگو و سردسته نویسندگان رمانتیک و مبادی رمانتیسم در نوشته ها و آثار بالزاک قائد رئالیسم کاملاً مشهود و جلوه گر میباشد.

ولی آیا این نکته بما حق میدهد که کاملاً از این دو اصطلاح (رمانتیسم و رئالیسم)

یکلی چشم پوشیده و بالتبجیه وجود این دو شیوه را بالمره انکار کنیم؟

بنظر ما جواب این مطلب منفی است و تصور می کنیم سبب اصلی تمام بحث هائیکه از این معما برخاسته نفی وجودی این سیر ادبی نیست بلکه این اختلاف ناشی از یک اشتباهی است که بر اصول انتقاد مربوط بدین دو سبک عارض شده است.

اگر يك سبک را مجموعه ای بدانیم که منحصرأ از عناصر مربوط بشکل تصنیف ترکیب

1- Romantisme, Réalisme. 2- Stendhal. 3- Balzac. 4 — E. Zola.  
5— Naturalisme.

شده باشد، آنوقت تفاوت بین يك سبك با شیوه دیگر عبارت خواهد بود از اختلاف خالص صوری عناصر مشكله آندو بایکدیگر. مثلا بعضی خصائص برجسته رمانتیسیم را عبارت از: تمایل بموضوعات تاریخی و خیالی، عشق بامور خارج از قیاس و عادت، وصف تعلقات مفرط و بالاخره يك قسم تظاهر احساسات و يك نوع هیجان و شوروی درقبال طبیعت و غیره میدانستند.

بالعکس در تعریف خصوصیات رآلیسم تمایل بامور عادی و معمولی و متعارفی و حسی را از خصائص این سبك می شمردند، زیرا بهمان اندازه که زبان رمانتیک غالباً برآب و تاب است، استعارات بیشمار و مبالغه های بسیار و از این قبیل صفات در آن فراوانست، زبان رآلیست برخلاف آن سخت و خشونت آمیز و خالی از تفنن و تجمل بوده، مجاز در آن کمتر دیده می شود و صراحت از صفات ممیزه آنست.

با آنکه این تعریف تا اندازه ای خصائص این دو سیر ادبی را نشان داده است، معیناً می توانیم بگوئیم که تعریف مزبور بی بنیان و اساس است و هسته این دوشیوه را تشریح نکرده و بالتبجیه امتیازات سطحی بین آندوشناخته شده و بصراحت و صحت تقسیمات و تمییزات اساسی در این مورد بعمل نیامده است، حتی میتوان با کمال آسانی این مسئله را ثابت نمود که تمام صفاتی که در این تعریف از مختصات رمانتیسیم شمرده میشود عیناً در آثار مؤلفین رآلیست وجود دارد و بالعکس. مثلاً یکی از مهمترین عناصر اصلی رمانتیسیم (بر حسب تعریف فوق) تمایل بتوصیف تصورات واهی و امور خلاف حقیقت است.

توصیفات تاریخی و مسائل غیر عادی نیز از مشتقات این تمایل میباشد. زیرا توصیفات و مسائل مذکور بخصوص در اعصاری که بیشتر از سایر ادوار از لحاظ تاریخ تاریکند، دارای يك نوع جنبه عرفانی بوده و این جنبه بموضوعات و همی آن اعصار مایه مشخص و ممتازی بخشیده است ولی ما با کمال سهولت میتوانیم مواردی را در آثار مؤلفین رآلیست پیدا کنیم که این عناصر در آنها نیز داخل شده اند. برای نمونه کتاب معروف و مشهور بالزاک «پوست غم» را ذکر میکنیم: در این کتاب «موضوع پوست» که بتدریج بانجام آرزوها و روا شدن هوس های نفسانی قهرمان حکایت تنگتر میشود کاملاً دارای صنعت و همی است و حال آنکه خود رمان و داستان من حیث المجموع یکی از مهمترین آثار رآلیست بشمار میرود.

عناصر رمانتیک در آثار دیگر بالزاک نیز فراوان است که از آن جمله است: زن سی ساله، دزدان دریائی، مرد جوان مرموزی که ناکهان هنگام طوفان ظاهر شده و دختر (پهلوان داستان) عاشق او میشود و غیرها.

از این قبیل مثالها باآسانی و وفور میتوان پیدا کرد و شواهدی نیز برای نمایاندن وجود سایر عناصر مخصوصاً رمانتیسیم در رآلیسم خاصه موضوعات تاریخی می توان بدست آورد.

برای مثال چند نمونه می آوریم:

1- Peau de chagrin. 2 - Le motif de la Peau. 3 - La femme de trente ans. 4- Les pirates.

«لشوان» ۱ بالزاک و «سالامبو» ۲ نگارش فلوبر و «کرونیک ایتالین» ۳ استانندال و غیره .  
بعلاوه این را میدانیم که سایر عناصر رمانتیسیم ، مانند جوش و خروش طبیعت ، سوداهای  
مفرط ، احساسات تند و امثال آن در آثار رئالیست ها تاحدی فراوان است .  
برای اثبات این ادعا کافی است توصیف کامل طبیعت را در آثار موباسان ، جاوۀ طبیعت  
خاموش را در نوشتجات امیل زولا بخاطر بیابوریم .

زولا با اینکه يك نویسندهٔ ناتورالیست و بی نهایت مائریالیست است از رئالیست های مهمی  
بشمار میرود که بیش از سایرین به عناصر رمانتیسیم نزدیک شده است ، زیرا با آنکه در آثار بالزاک  
امیال و عواطف نفسانی چون حرص و ثلثامت (اژنی گراندۀ) ، عشق پدرانۀ بابا کوریوه ، بدنهادی  
و ترن ۶ و غیره دارای جنبهٔ مائریالیست هستند ، معذرا بسبب شدتی که دارند خاصیت رمانتیکی نیز  
کسب کرده اند .

بالعکس اگر عناصر رئالیسم عبارت از تمایل بطرف زندگی عادی و مسائل اجتماعی و توجه  
بزمان حاضر و تجزیهٔ دقیق معرفهٔالروحي و غیره است ، خواهیم دید که کلیهٔ این عناصر کم و بیش  
در تصانیف رمانتیک ها نیز وجود دارد ، برای نمونه آثار هوگو ۷ شاعر و نویسندهٔ معروف زبردست  
را که کامترین و بلند مرتبه ترین نویسندگان رمانتیک و خلاق نثر و نظم رمانتیک است مثال می آوریم :  
در آثار و بکتور هوگو مباحث اجتماعی فراوانست و فقط کافیست از دو شاهکار او  
«آخرین روز يك محکوم» و «تیره بختان» اسم ببریم .

این رمانها که کاملا دارای جنبهٔ اجتماعی هستند و در عصر مؤلف خود نیز قدر و قیمت  
بسیار یافته اند ، با آنکه دارای هیچگونه جنبهٔ اختصاصی رمانتیک نبوده و پهلووانان آنان اشخاص کاملا  
حقیقی هستند و با وجود آنکه موضوع و گزارش وقایع آنان با آثار رئالیسم شباهت دارد ، با اینهمه  
چنانکه ذیلا در اثبات آن کوشش خواهیم کرد من حیث المجموع جزو آثار رمانتیک بشمار میروند .  
حقیقت امر این است که مسئلهٔ اختلاف سبک رمانتیسیم و رئالیسم را فقط از راه شکل و حتی  
از لحاظ موضوع تصنیف نمی توان حل کرد چه هیچ موضوعی را نمی توان مطلقا منسوب به رمانتیسیم  
و رئالیسم دانست .

يك موضوع در دست يك نویسندهٔ رئالیست يك اثر رئالیست ایجاد میکند و بالعکس همان  
موضوع در دست يك مؤلف رمانتیک يك اثر رمانتیک بیرون میدهد .

مثلا موضوع رمان معروف هوگو تحت عنوان «نود و سه» عبارت از انقلاب فرانسه در زمان  
حکومت وحشت است و همین دوره نیز موضوع رمان معروف آنا تول فرانس است که ذیل عنوان  
«خدایان تشنه اند» نگارش یافته است .

برای آنکه بدانیم این دو اثر حتی در کوچکترین نکات بهیچوجه مشابهتی با هم ندارند

1- Les chouans 2-Salambo, 3- Les chroniques italien, 4-Eugénie Grandet,  
5-Père Goriot, 6-Vautrin, 7-Hugo.

با اینکه موضوع آنها از يك منشاء تاریخی اتخاذ شده است يك مقایسه کلی کافی است و باسانی آشکار میشود که اولی دارای جنبهٔ رمانتیک و دومی دارای خصیصهٔ رئالیست است .

بنابراین اگر فرق و تمیز اساسی اسالیب مربوط بموضوع و شکل آثار نیست پس این فرق را در کجا باید جستجو نمود؟ یعنی اگر این فرق از اصل موضوع و از عناصر ظاهری حاصل نشود بدیهی است که باید از طریقه و یا عبارت روشن تر از اصولی که در فراهم آمدن تصنیف بکار رفته است بدست بیاید بدین معنی که اسلوب امری مربوط بیک طرز یا دورهٔ زندگیانی نیست که نویسنده‌ای در صدد باشد آنها را در آثارش منعکس ساخته و نمایش بدهد بلکه مربوط بطرز دیدن و دریافتن حقیقت و درعین حال طریقهٔ جاوه و بیان این حقیقت است .

بنابراین سبک يك اثر ادبی کاملاً مربوط است بطرز مشاهدهٔ حقیقت توسط مصنف آن و نظر نویسنده نسبت بدنیا و رفتاری که او نسبت باین معنی و حقیقت داشته است .

این رفتار يك عامل اساسی در ادبیات گشته ، موضوع کتاب ، اوصاف اشخاص و اعمال وحتى اسلوب بمعنی خاص و لحنی را که تصنیف با آن نگارش یافته است تشکیل میدهد .

حال اگر بخواهیم اسلوب را بطرزی خلاصه و روشن تعریف کنیم بطور کلی گوئیم عبارتست از تحقق یا نمایش ادبی صوری و معنوی روحیه و رفتار مصنف در قبال حقیقت ، ولی اگر بخواهیم مجموع اصول مربوط بنظریه ها و اصول شعری مکتب رمانتیسم و رئالیسم را دقیقاً آزمایش کنیم خواهیم دید دو نوع روحیهٔ نسبتاً مختلف و مشخصی مبنای آنها را تشکیل میدهد :

رمانتیسم با مختصر فاصله‌ای بر پایهٔ ایدئالیسم قرار گرفته است و رئالیسم اساس و بنیانش ماتریالیسم است که هنوز بحد تکامل نرسیده است ، چه ادبیات که یکی از اشکال عام افکار است یکی از این دوسیر اصلی افکار و خاطرات بشری را تعقیب و پیروی کرده است .

بنابراین مسئلهٔ سبک که معرف مجموع يك اثر است از حدود مطالعهٔ در شکل يك اثر ادبی تجاوز کرده و غالباً جنبهٔ خصائص فلسفی بخود میگیرد .

مقصود این نیست که ادبیات نمی تواند خارج از محیط فلسفه مورد مطالعه قرار گیرد ، بلکه مراد این است که هنگام بحث در آثار ادبی نباید بتجزیه های سطحی شکل يك اثر اکتفا کرد بلکه باید آنرا کوش نموده و عوامل اصلی تصنیف را که شکل نیز از مشتقات آن بشمار میرود جستجو نمود . تمام این ملاحظات که در بادی نظر مبهم بنظر می آید اگر مستقیماً در تجزیهٔ آثار ادبی بکار برود روشن و واضح میشود ، لذا مابداً سعی می کنیم عوامل اساسی شعری این دو شیوه را معین ساخته و تجزیه نماییم .

نظریه های ادبی عمر ما بشکل تظاهرات ادبی جاوه گر شده و مؤلفین بوسیلهٔ آن سعی میکنند عوامل اساسی فن شاعری خویش را بطرز محدود و کاملی تعریف نمایند .

اعلامیهٔ مکتب رمانتیک بطوریکه همه میدانند همان مقدمهٔ معروفی بود که بکتور هوگو در ابتدای درام مشهور خود « کرومول » که در اکتبر ۱۸۲۷ ظاهر شد نگاشته بود .

نقطهٔ حساس این بیانیه، آزادی مطلق نبوغ و دهاء این نویسنده و اعلام آن است .

هوگو بمخاصمهٔ با کلیهٔ قواعدی که این آزادی را محدود ساخته بود برخاسته و مخصوصاً

خود را معاند قوی قواعد کلاسیک، یعنی قواعد معروف به وحدت سه گانه (زمان و مکان و عمل) که صنعت درام نویسی کلاسیک پیرو آن بود و در طول قرون هفدهم و هجدهم بر ادبیات فرانسه تسلط کامل داشت معرفی نمود. او ثابت میکند که این قواعد ابتدا با حقیقت موافقت ندارند و معتقد است که چون هنر، نقاشی حقیقت است و حقیقت چیزی جز آنچه که وجود دارد نیست پس نویسنده باید منحصر آنرا بمنزله يك اصل واحد اختیار نماید. سپس هوگو صدا را بلند نموده و میگوید: «پس باید از طبیعت سرمشق گرفت؛ از طبیعت و حقیقت.»

اما هوگو حقیقت در هنر را بهیچ وجه با حقیقت در طبیعت اشتباه نمی کند و عقیده دارد که این دو بواسطه تفاوت و حدود مستحکمی از یکدیگر جدا بوده و اهمیت این امتیاز شبان دقت بسیاری است.

فرق بین حقیقت در فن و حقیقت در طبیعت بعقیده هوگو این است که، حقیقت در فن هیچگاه نمیتواند مسلم و مطلق باشد و الایمهم و نامعقول بنظر میرسد و برای احترام از این ابهام لازمست حدود طبیعت و صنعت را کاملاً مجزی و متمایز از یکدیگر دانست.

هوگو درام سید (۱) را بعنوان مثال ذکر کرده و می گوید: با این که یهاوان حکایت اسپانیولی است با اشعار فرانسه صحبت می کند در صورتی که این مطلب بدون تردید هیچگونه مطابقتی با حقیقت طبیعت ندارد.

با وجود این تمایز، طبیعت و هنر دو موضوع هستند که یکی بدون دیگری نمی تواند وجود داشته باشد، اگر هنر آینه حیات است نباید آنرا آینه عادی دانست، چه در این صورت اشیائی را منعکس میسازد که تیره بوده و حالت تجسم ندارند و تصاویری را نشان میدهد که اگرچه با اصل مطابقت ولی رنگ و جلای حقیقی آنها محو گشته است. پس باید هنر آینه جامعی باشد که تمام صفات و خصائص تصویر را در خود منعکس سازد. هنر تقریباً همیشه بیک منظور ملکوتی و روحانی متوجه است، بنابراین اگر در تاریخ بحث میکند باید آنرا زنده سازد و اگر در شعر است باید آنرا بیافریند، بالاخره برای ایجاد يك اثر صنعتی اگر شاعر میخواهد از میان اشیاء انتخابی بکند تنها نباید متوجه زیبایی آن شئی باشد بلکه خصائص ذاتی و صفات متمیز آنرا نیز باید منظور نظر قرار دهد.

اگر شاعر می خواهد در موضوعی که انتخاب میکند وحدت زمان و مکان و عمل را قائل شود باز هم نباید کرد مسائل عامیانه آن گردد، بالعکس در عین اینکه هیچ نکته ای نباید متروک شود، هر موضوعی حتی عامیانه و مبتذل باید آهنگ و جاوید مخصوصی داشته باشد.

بعد هوگو بذوق عامیانه در هنر نویسنده کی که مهلت ترین خطر ادبیات است حمله نموده و ثابت میکند که اتفاقاً همین ذوق از صفات متمیزه درامهای کلاسیک بشمار رفته و ظاهر زیبایی این درامها باقص برنس و یرنسس آنها و خط سیر مشترکی که همه پیوسته اند اسباب استقرار فرضیه «زیبائی» و «رفعت ضمنی» آنها گردیده است. هنر باید بتوحید، وقار و ملائمت، شکوه و سادگی، حزن و شادی شفاف و وحشت قادر باشد.

بنابر این هنر باید از هر گونه قیدی آزاد بوده و متنوع باشد و تنها بر حسب قواعد و انواعی

که خارج از طبیعت و هنر هستند نباید مورد قضاوت قرار گیرد بلکه اصول تغییر ناپذیر این هنر و قوانین خاصه و تشکیلات مشخصه‌اش نیز باید مراعات گردد، بعلاوه باید زمان و آب و هوا (اقلیم) و نفوذ محلی را در آن شرکت داد.

در نظریه اخیر هوگو، صدای تن صاحب نظریه های مربوط بکتاب رآلیسم با قواعد مشهور و یعنی رعایت محیط و زمان تاریخی و جغرافیایی در انشاء تصنیف شنیده می شود.

برای آنکه بشوان فقط پیرو قوانین طبیعت بود، مقتضیات آفرینش مردمان را باتمام صفات مختلف و نیک و بدی که در وجود آنها مخمر است باید در نظر گرفت و «اشخاص خیالی» برخلاف درامهای کلاسیک ایجاد نکرد.

برای آنکه بتوان مقتضیات تاریخی را بی کم و زیاد و بدون آنکه يك موقع تاریخی نامفهوم را بوجود آورد ذکر نمود باید از دستورهای ارسطو پیروی کرد، قواعد وحدت سه گانه را آزادانه بکار برد، دعاء آزاد شکسپیر را در مقابل نبوغ بوالو قرار داد و سهولت در یافت که این دو شاعر هیچگونه تعلقه اختلافی با قوانین نظریه (تئوری) رئالیست ندارند و این قوانین نیز بطوریکه بعد خواهیم دید همان اصل توافق هنر و طبیعت را پیروی میکنند.

با تعمیم اصول هوگومی توان قواعد و قوانینی را که اصول شعری کلاسیک بوجود آورده است دور انداخت.

هوگو نیز از این اصل پیروی نموده شیوه رمانتیک را که باشیوه رآلیسم کاملاً متباین است بوجود آورد ولی مصنفین رآلیست نیز بنوبه خود بنام همین اصل توافق هنر و طبیعت که بزرگترین اصل حقیقت در هنر بشمار میرود بمخاصمه با سبک هوگو برخاستند.

بدیهی است که این اختلاف ناشی از تفاوتی است که ایندو فرقه در چگونگی حقیقت در خیال خود تصور می کنند، سبب آن است که هر چند هوگو اصل حقیقت در هنر را اعلام می کند ولی ذکر این نکته را لازم میدانند که حقیقت در هنر معرف حقیقت در طبیعت نیست، چه تفاوت بین ایندو آن است که حقیقت در هنر مسلم و قطعی نیست و منطقه هنر از قلمرو طبیعت کاملاً مجزی و ممتاز است.

بنابر قواعد هوگو چون مؤلف تابع تحقیق در خصائص اشیاء است آنچه را که در حیات بیشتر از هر چیز میدرخشد و کمتر از هر چیز در تصور بشر تأثیر دارد، با چشم بصیرت می بیند؛ مؤلفین رمانتیک از همین طریق بطرف مسائل ضد و نقیض، بطرف وقایع غیر مانوسه و بالاخره بطرف خارق العاده راه می یابند. چون حقیقت نسبی برای آنها اصل کلی است عذرا تصور خود را آزادانه را می سازند و در حینی که ابتداء طبیعت را بگانه قانون گزار هنر میدانند در خاتمه از فشار طبیعت گفتگو کرده حقیقت دیگری را که حقیقت هنرمی نامند در آن مداخله میدهند.

اگر حقیقت در هنر دارای يك خاصیت قطعی نیست بنابراین باید خاصیت موضوعی داشته باشد یعنی فقط در بعضی موارد. خوب حالا بعقیده رمانتیک ها و علی الخصوص زعم هوگو این موارد کدام است؛ ما با ملاحظه بعضی از آثار با سهولت میتوانیم موارد مزبور را تعریف کنیم. نظر باینکه هر اثر ادبی لزوماً تابع يك فکر کلی است که اساس موضوع اثر را تشکیل داده و صفات و خصائص تمایلات و افکاری را که در آن مندرجست نشان میدهد، مسلماً حقیقتی که اثر مذکور شامل آنست باید باین

افکار وفق پیدا کند، چه چون این حقیقت برای اثبات حقیقت دیگری است که اساس ایجاد تصنیف گذشته است لذا باید از همان فکر کلی پیروی نماید. مثلاً در مقدمه تیره بختان هو گو این فکر کلی را که اسباب پیدایش تصنیف مزبور گذشته است بخوبی تعریف نموده، بوسیله آن سعی می کند حیاتی را که در این داستان بوجود آورده است مستقر سازد، بطوریکه همه میدانند این فکر کلی عبارتست از تجزیه مفاسد اجتماعی که در نتیجه اجرای مقررات مربوطه بنظم و نسق اجتماعی عصر ما بوجود آمده است و کشمکش بین نیکی ملکوتی و قضاوت عالیه بشری بر علیه مفاسد مزبور و بالاخره غلبه نیکی بر فساد. هو گو خود بشخصه این مسئله را تعریف نموده ضمناً میگوید که «تیره بختان» راهی را که از خوبی بطرف بدی و از غلط بطرف صحیح و از تاریکی بطرف روشنائی باید پیمود نشان میدهد.

در آغاز داستان عفریتی را می بینیم که در آخر آن بیک فرشته رحمت تبدیل می شود. این فکر و منظور در زندگانی ژان وال ژان یه او ان داستان یا این محکوم باعمال شاقه ای که بالاخره بمقام ملکوتی صعود میکند بخوبی مجسم گشته است. بنا بر این هسته اصلی رمان عبارت است از مسئله مفاسد اجتماعی که در اثر قوانین اجتماعی عصر حاضر بوجود آمده است و محو کردن این فساد بوسیله نیکی.

از طرفی می دانیم که انتقاد اجتماعی جامعه معاصر و جدید موضوع و مبحث مرجع تمام ادبیات رآلیست هست. بنا بر این می توان گفت که از حیث موضوع رمان هو گو را باید در زمره آثار رآلیست ها محسوب داشت و حال آنکه این اثر با وجود رآلیسم بودن موضوعش بزرگترین شاهکار رمانتیک بشمار میرود، لذا صفت رمانتیسیم در قعر تصنیف هو گو باقی مانده است و این طریقه را میتوان مخصوص هو گو دانست که برای طرح و حل مفاسد اجتماعی بکار برده است.

در ابتدای این مقاله گفتیم که سبک عبارت است از نمایش افکار مؤلف بوسیله ادبیات، و این افکار نزد مؤلفین رمانتیک همیشه دارای یک خصیصه ایدآلیستی بوده است، ایدآلیسم از نظر زندگانی اجتماعی پیرو این عقیده است که مقتضیات اجتماعی حاکم بر افکار بشر نیست بلکه بالعکس این افکار راهادی حیات اجتماعی میدانند.

بنابر این بعقیده مؤلفین ایدآلیست برای اصلاح امور اجتماعی باید بر فکر بشر که در این جامعه زندگانی میکند حکومت کرد، وقتی افکار و اخلاق بشر تغییر یافت مقررات اجتماعی نیز از آن پیروی نموده بالتبع تغییر خواهد نمود. این معنی حاکمی از اجرای قاعده اساسی ایدآلیسم یعنی اصل تسلط فکر و معنی بر ماده بوده و همان است که از حیث شکل بگمانکی ایدآلیست<sup>۱</sup> و از حیث نتیجه دوگانگی ایدآلیست<sup>۲</sup> شناخته می شود.

این عوامل فکر ایدآلیستی که ذکر شد در اصول رمانتیسیم دخالت نامه دارد. بنا بر این درحالتی که هو گو حقیقت در هنر را اعم از حقیقت در طبیعت معرفی میکند میخواهد بگوید که هنر زائیده شده و مولود فکر بشر است و حقیقت در هنر حقیقتی است که با آرمان هنر مطابقت دارد و آرمان هنر ایجاد قضاوت عالیه و تعمیم صفات بلند مرتبه اخلاقی است. بالنتیجه حقیقت در هنر که حقیقت قضائی نیز میتواند نامید با حقیقت در طبیعت مخالف

است، لذا مامشاهده می کنیم که مؤلفین رمانتیک در ترسیم و نقاشی حقیقت بعضی تغییرات و دست کار بهای مختصری بکار برده و حقیقت را با حقیقت در هنر و عبارت آخری با حقیقت قضائی منطبق می سازند .

این موارد در آثار هوگو بسیار دیده می شود : از جمله باز تیره بخنان را مثال آورده می گوئیم که «ژان وال ژان» در ابتدای داستان مظهر و محصول فساد اجتماعی است . یکی از مختصات هوگو این است که فساد بزعم او همیشه دارای یک صفت اجتماعی است و در اثر یکی از قوانین اجتماع بوجود آمده است . وقتی هوگو بشرح این مفاسد می بردارد می بینیم که نکات دقیق رأیست بسیاری از فکر او تراوش کرده است : قوانین اجتماعی سقوط اخلاقی ژان وال ژان را باعث می شود یعنی محرومیت او از کار و نان ، نقض قانون ، محکومیت او با اعمال شاقه و انهدام بنیان اخلاقی او در مدت حبس و پس از خلاصی او از حبس ، همگی در اثر قوانین و مقررات اجتماعی پدید می آیند . خوب پس چه چیز اسباب زنده شدن روح و اخلاق ژان وال ژان گردید ؟ تغییر محیط ؟ خیر ، چه ژان وال ژان در میان همان اجتماع باقی میماند و این احیاء اخلاقی او دنباله ملاقات ژان باشخص خیالی «آبه میریل» ؟ میباشد . آیا آبه میریل را میتوان یک فرد متمایز اجتماعی و با دارای یک محیط اجتماعی دانست ؟ بهیچ وجه . بالعکس هوگو نیز شخصا از ذکر این نکته خود داری نمیکند که میریل شخصی است موهوم و خیالی که بعنوان نماینده کلیسا یعنی این حوزه اجتماعی مذهبی که هوگو هم بنوبه خود بر عایه آن قیام کرده ، ظهور نموده است .

پس نیکخواهی میریل ثمره اجتماع نیست بلکه میریل مظهر تجلیات خوب الهی بوده و ذاتا نیکوکار است و این حس نیکخواهی را اجتماع در او بوجود نیاورده است . باصطلاح فلسفی می توان گفت که روح او بر ماده مسلط است و متعاقب این آزادی از قیود اجتماعی میریل ما فوق محیط اجتماع قرار گرفته و می تواند بر علیه مفاسد آن در وجود ژان وال ژان که شخصی محکوم باعمال شاقه است مبارزه کند . ملاقات ژان وال ژان با میریل یک نمونه کامل نزاع بین خیر و شر و خوبی و بدی است ، هر مرتبه که در تصنیف هوگو این ملاقات روی می دهد خوبی بر بدی غلبه می یابد .

ژان وال ژان نیز پس از احیاء مبادی اخلاقیش بنوبه خود هواخواه و طرفدار خوبی گشته و وظیفه مصالح اجتماع را انجام می دهد ، با این طریق هوگو معمای فساد اجتماع را حل می نماید .

در این جا می بینیم که قواعد هوگو دارای یک صفت خالص اخلاقی می باشد و نیکی بنظر این شاعر و نویسنده یک چیز مطلق و آزادی است که مطیع هیچگونه نفوذ اجتماعی نیست بلکه یکی از تظاهرات و تجلیات خداوندی در روح انسانی است .

1 - Jean Valjan. 2 - Myriel.

### جوآنمردی

جوآنمردی از کارها بهتر است  
 دو گیتی شود بر جوآنمرد راست

جوآنمردی از خوی پیغمبر است  
 جوان مرد باشی دو گیتی تراست

عنصری